

فرهنگ عمومی به بعضی رفتارهای ظاهری مشترک و کم و بیش همگانی مردمان اطلاق می شود. این رفتارها گرچه ممکن است از فروع ولایتی باشد که مردم در سایه آن زندگی می کنند، نسبتی نزدیکتر با ولایت بمعنی سیاست دارد. توضیح مطلب اینست که آداب ظاهری آغاز و بنیادی دارد و در طی تاریخ ثابت و استوار می شود ولی این آغاز، آغاز زمانی نیست. بشر از آغاز با فرهنگ بوده است. فرهنگ فرع عهدی است که بشر در ازل بسته است. او از آن زمان اهل تاریخ و فرهنگ شده است. عبارت دیگر آغاز فرهنگ و ادب ظاهری وقتی است که پیامبران و متفکران مخاطب سخن حق قرار می گیرند. در حقیقت ادب بر دو قسم است. یکی ادب حق و دیگری ادب دین و دنیا. ادب دین و دنیا مبتنی بر ادب حق است. درست مثل ولایت ظاهری که استحکام و قوام آن بسته به پیوندی است که با ولایت باطنی دارد. فرهنگ و ادب ظاهری در عرض سیاست و ولایت ظاهری است و این هر دو از سرچشمه ادب حق و ولایت حقیقی سیراب می شوند یا باید سیراب شوند. پرسش و مطلب اصلی در این گفتار اینست که از منظر ولایت علوی که در آن ظاهر و باطن ولایت جمع شده است چگونه می توان به فرهنگ عمومی نگاه کرد؟ فرهنگ عمومی نه فقط یک اصطلاح جدید است بلکه اهمیت و منشئیت اثر آن نیز به جامعه جدید و متجدد تعلق دارد. مقصود این نیست که مردم در گذشته فرهنگ نداشته اند و در گذشته چیزی که بتوان به آن نام فرهنگ عمومی داد وجود نداشته است. مردم همیشه آداب و رسوم و عیاد و قواعد زندگی و رفتار داشته اند اما آن رسوم و قواعد از چنان ثباتی برخوردار بوده است که با آمدن این سیاست و آن حکومت تغییر نمی کرده و در تغییر و تعیین سیاست هم چندان مؤثر نبوده است. عبارت دیگر حکومتها معمولاً به فرهنگ و آداب مردم کاری نداشته اند. حتی بسیاری از جهانگشایان به فرهنگ مردم مناطقی که بتصرف خود درآورده بودند دست نزدند. انبیاء الهی نیز که مردم را بدین خود دعوت می کردند در ابتدای دعوت مستقیماً متعرض فرهنگ مردمان نمی شدند و همه آنچه را که پیش از دعوت آنان بوده است نفی نمی کردند. با تغییر اصول اعتقادی هم همه رسوم بر هم نمی خورد و چه بسا آدابی محفوظ می ماند و حتی بامضای شرع می رسید و بعضی دیگر کم و بیش اعتبار دینی پیدا می کرد. با اینهمه بعثت پیامبر (ص) آغاز یک تحول بزرگ در فرهنگ بشر بوده است و به این جهت می توان پرسید که در سیاست علوی چگونه به زندگی مردمان و کار و بارشان و نسبتشان با حکومت نظر می شده و حکومت چه دخالتی در زندگی مردم می کرده است. همچنین از این بحث می توان گریزی به عصر حاضر زد و تحقیق کرد که اگر در زمان ما حکومتی بخواهد از شیوه سیاست و حکومت علوی پیروی کند فرهنگ عمومی را چگونه تلقی می کند یا فرهنگ عمومی چه اثری در جهت گیریهای سیاسی ممکن است داشته باشد. حکومت در عصر ما در همه شئون زندگی دخالت می کند و مردم نیز بنحو مستقیم و غیر مستقیم در تعیین جهت گیریهای سیاسی و اتخاذ تصمیم های حکومتی مؤثرند. حضرت مولای موحدان در خطبه آغاز حکومت خود شرایطی را ذکر کرده است که اگر فراهم نمی شد خلافت را نمی پذیرفت و زمام حکومت را بحال خود رها می کرد: " لولا حضور المحاضر و قیام المحجه بوجود المناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقارو علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم للمقیات حبلها علی غاریها . . ." امام از آن جهت حکومت و خلافت را پذیرفت که 1- مردم حاضر شدند و با او بیعت کردند. 2- یاری مردم حجت را بر امام که صاحب ولایت باطنی بود برای قبول ولایت ظاهری تمام کرد و بالاخره 3- خداوند از عالمان و دانایان پیمان گرفته است که نسبت به پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم بی تفاوت نباشند. شرطهای اول و دوم در ظاهر خیلی بهم نزدیکند و شاید کسی توهم کند که این دو یکی هستند ولی چنین نیست. شرط های اول و سوم نیز لالقل باعتبار وضع جدید تاریخی از دو جنس متفاوتند و شرط دوم نسبتی با شرط اول و نسبتی با شرط سوم دارد. شرط اول حضور مردم است. حکومت باید متکی به مردم باشد و چون مردم از حکومت پشتیبانی کنند حاکم باید حضور و پشتیبانی آنان را وقع و ارج بگذارد و حق ایشان را ادا کند عبارت دیگر میان مردم و حکومت نسبتی اخلاقی برقرار است و هر دو نسبت بهم حقوق و تکالیفی دارند. در حقیقت با پشتیبانی مردم از حکومت عهدی منعقد می شود که این دو طرف باید به آن پایبند باشند اما شرط سوم آشکارا و بصراحت مسبوق به یک عهد و پیمان است. دانایان در عهدی که با خداوند بسته اند موظفند که داد مظلوم را از ظالم بستانند. این عهد در حقیقت در فطرت بشر بسته شده است. آدمی وقتی به دانایی می رسد موظف به رعایت عدل و احقاق حق است و دانایان اگر برای عدل قیام نکنند، مسئولند. این عهد جلوه و وضع خاصی از عهد المست است. با این عهد

قواعد و قوانین مستقر و متبوع می شوند و تبعیت از قانون در فرهنگ مردم وارد می شود یعنی مردم چون نشان عهد قدیم دارند می توانند در امور جاری زندگی نیز عهد ببندند و آنکه عهد می بندد عهد شکنی هم می کند. با بستن هر عهدی زندگی صورت خاصی پیدا می کند و وقتی عهد سست می شود اختلال در روابط و مناسبات مردم پدید می آید. بهرحال عهدی که مولای موحدان به آن اشاره فرموده است عهد اتحاد علم و عدل است. دانهای بزرگی چون او ظلم را بر نمی تابد و برای اقامه عدل باید زمام حکومت را بدست گیرد. بنیاد شرط اول پیمان با مردم بود و شرط سوم فرع پیمان با خداست اما شرط دوم سری در پیمان اول و سری دیگر در پیمان سوم دارد. مردم حاضر شده اند و حجت تمام شده است. اگر پیمان سوم نبود می توانست از یاران تشکر کند و عذر بخواهد اما چون مسئول احقاق حق و اقامه عدل است نمی تواند از قبول خلافت سر باز زند. البته ممکن است سه شرط مزبور را به دو شرط تحویل کنیم و بگوییم حضور حاضر و قیام حجت بوجود ناصر یک شرط است و عهد ظلم ستیزی و عدالت طلبی شرط دیگر اما شرط اول با قبول لزوم پایبندی به حجت به شرط دوم می پیوندد. از این مطالب آنچه در این مقال باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد نسبت و پیوند با مردم است. حکومت در نظر حضرت علی (ع) حکومت برای مردم است. حکومت برای مردم چه می کند؟ در صدر نامه به مالک اشتر آمده است که: "هنا ما امر به عبد الله علي امير المومنين مالك بن الحارث الماشتر المنخعي في عهده حين ولّاه مصر جبايه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عماره بلادها" حکومت خراج می گیرد و مردم و کشور را از تعرض دشمنان محافظت می کند و مردم و کار ایشان را بصلاح می آورد و در عمران شهرها می کوشد. در اینجا هم باز صلاح و استصلاح امور مردم و آبادی کشور منظور نظر است و اگر حکومت از این امر غافل شود ستاندن خراج و جهاد با دشمنان نیز دشوار می شود. چنانکه در همین نامه فرموده است: "... لکن نظرك في عماره الارض ابلغ من نظرك في استجلاب المخرج لان ذلك لا يدرك الا بالعماره و من طلب المخرج بغير عماره اخرج البلاد و اهلك العباد و لم يستقم امره الا قليلا".

امام علیه السلام در همان ابتدای نامه که وظایف حکومت را باز می شمرد پس از چند کلمه ای که بگوش جان مالک می گوید او را متذکر می سازد که مردم همیشه و همواره درباره خوب و بد کار حکومتها حکم کرده اند و درباره او هم حکم خواهند کرد.

"... ثم اعلم يا مالك اني قد و جهتك الي بلاد قد جرت عليها دول قبلك من عدل و جور و آن الناس ينظرون من امورك في مثل ما كنت تنظر فيه من امور المولاه قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم و انما يستدل علي المصالحين بما يجري الله لهم علي المسن عباده".

در اینجا رعایت نظر مردم بقصد ملاحظه کاری منظور نیست بلکه حکم درباره عدل و ظلم را خداوند در زبان مردمان می گذارد و مردمان سخنگوی خداوندند و حکم تاریخ بالمهام خداوندی صادر می شود. حضرت امیر المؤمنین رضایت عامه را ملازم با عدل و قریب به حق می داند لکن احب الامور الميك اوسطها في الحق و اعمها في المعدل و اجمعها لرضي المرعيه فان سخط المعامه يجحف برضي المخاضه و ان سخط المخاضه يعتفر مع رضي المعامه . . . " یعنی اگر رضایت عامه نباشد کار ملک خلل پیدا می کند. دستور امیر المؤمنین اینست که میل حکومت باید با عامه مردم باشد اما این کار با تصنع و ملاحظه کاری صورت نمی گیرد. یگانگی مردم با حکومت شروطی دارد که اگر حاصل نشود هیچ تدبیر و کوششی کارساز نخواهد بود. مردم اگر پریشان و متفرق باشند هر یک مایل بسویی هستند و میلی خاص دارند و در این تفرقه میل عامه معنی ندارد زیرا میل عامه را با مجموعه میل ها و هواهای مردم پریشان اشتباه نباید کرد. میل عامه با تدبیر و خرد حکومت مخالف و منافی نیست بلکه این نشان دولت است که

مردم و حکومت همراه و در يك جهت باشند. با آمدن دولت رأیها اصلاح می شود و چون دولت پشت کند رأی ها و تدبیرها و اندیشه ها فاسد می شود چنانکه فرمود: "صواب المرای بالادول و یذهب بنهايا". همچنین: "المدوله ترد خطأ صاحبها صواباً و صواب ضده خطأ" (نظم المغر و نضد المادری عبد المکریم بن محمد یحیی قزوینی بکوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت ... المعظمی مرعشی نجفی، 1371، صفحه 47) یعنی برخلاف آنچه بسیاری می پندارند عقل و رأی چیزی نیست که همه یکسان از آن بهره مند باشند و یکسان آن را بکار برند. حتی اگر بگوئیم مردم بیک اندازه از عقل و تدبیر بهره دارند نمی توانیم بگوئیم که آن را یکسان می توانند بکار برند. دولت توانایی بکار بردن رأی و خرد آنها بدون تکلف و بصرافت طبع است یا کاربرد عقل و خرد است که دولت رو می کند و جامعه قوام می یابد. بزبان امروز می توانیم بگوئیم که فرهنگ ضامن همدلی و یکجتهی مردم می شود یعنی هر وقت حکومت به صلاح امور مردم اهتمام کند و بجای خدمت و عمل حرف و قیل و قال به مردم تحویل نهد و نزاعهای بیهوده مجال اندیشیدن بصلاح و اصلاح را تنگ نکند پیداست که دولت به مردم رو آورده است و هرچا که اصول را رها کرده اند و ملاحظات مقدم بر اصول شده است، قهراً آشوب پدید می آید و جای اهل و نااهل و صاحب صلاحیت و بی صلاحیت عوض می شود و چه بسا بر ظلم نام عدل می نهند . . . و این نشان ادبار دولت است. سخن حضرت مولای متقیان اینست: "من دلائل اقبالی المدوله قله المغفله، من علامات الاقبالی سداد الاقوال و الارق فی الافعال" (ص 66، همان مأخذ) یعنی هرچا که سخن های سست شایع است و کارها با تکلف و بقصد رفع تکلیف انجام می شود، باید نگران بود که مبادا به دولت پشت کرده باشد. کلام امیر المؤمنین اینست: "یستدل علی ادبار المدول باریع: تضيع الاصول و التمسك بالفروع و تقديم الارادل و تأخیر الافاضل" (صص 67 و 68، همان مرجع)

دولت که می آید سعادت در پی خود می آورد. باین جهت صاحب نظم المغر و نضد المادری، این دو کلمه پر معنی امیر المؤمنان را در کنار هم قرار داده است: "من امارات المدوله المتیقظ بحر اسد الامور" و "من کمال المسعاده المسعی فی صلاح الجمهور" (همان ص 57)

تا اینجا نظر به نسبت ولایت ظاهری و قبول و رضایت مردم بود و اشاره شد که این رضایت با مجموع بودن مردمان و یگانگی و وحدت آنان حاصل می شود و معنی پیدا می کند. اکنون باید ببینیم حکومت با فرهنگ چه می کند و فرهنگ چه اثری در حکومت می گذارد و اگر بتوانیم این مسئله متعلق به عالم متجدد را به ساحت علم و دانایی حضرت علی علیه السلام عرضه کنیم. فرهنگ در زبان متقدمان معانی متفاوت با معنی کنونی داشت. شاید نزدیکترین لفظ از حیث معنی به فرهنگ لفظ ادب باشد. در زمان کنونی فرهنگ شامل ادب درس و ادب نفس هر دو می شود اما فرهنگ عمومی بیشتر مرتبه شایع ادب نفس است یعنی ادب شایع است و مردمان آن را دانسته و از روی قصد کسب نمی کنند بلکه به تبع اصولی که بنیاد نظام زندگی مردم بر آن گذاشته می شود تفصیل و شیوع پیدا می کند. گفتیم که پیامبران مستقیماً به فرهنگ مردم کاری ندارند اما وقتی اصول اعتقادی يك قوم تغییر می کند اعتقاد جدید در رفتار و معاملات و مناسبات آنان اثر می گذارد و فرهنگ دیگرگون می شود و تا زمانی که آن اصول قوت و نشاط دارد، فرهنگ نیز از سلامت و تعادل برخوردار است. البته ادیان هم آداب و مناسکی دارند که گروندگان، آن آداب و مناسک را می آموزند و آنها را بجا می آورند اما دامنه فرهنگ عمومی بخصوص در عصر حاضر از آداب و مناسک دینی وسیع تر است یعنی امور بسیاری هستند که در شرع مباح شمرده می شوند. اینها در اصطلاح متقدمان ادب دنیا هستند که در کنار ادب دین قرار می گیرند. ولایت علوی چه نگاهی به ادب دین و دنیای مردم دارد یا می تواند داشته باشد. چیزی که باید مخصوصاً مورد توجه قرار گیرد اینست که ادب را باجبار و اکراه نمی توان پدید آورد و حکومت صرفاً با اتکاء به قدرت خود نمی تواند فرهنگی را رواج دهد یا آن را از رونق بیندازد زیرا ادب دنیا مبتنی بر ادب حق است. ادب را مردمان با آزادی کسب می کنند و آزادی مسبوق به توانایی یا همزمان با آنست. البته این توانایی، توانایی روحی و اخلاقی است. کلمات مولای متقیان نه فقط بنحو مستقیم در تربیت مردمان اثر داشت

بلکه نشانه قوت روح بود و در طی قرن‌ها به بسط فرهنگ اسلامی مدد رساند.